

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

فرستنده: سید موسی عثمان هستی

۰۵ می ۲۰۱۱

انگلی بر اشعار آقای "شریف سعیدی"

قبل از شروع به صحبت در مورد اشعار آقای "شریف سعیدی" بیجا نخواهد بود هرگاه دهنمان را با این داستان واقعی شیرین ساخته با خیال راحت به کارمان آغاز نمائیم:

اوایل همکاری با پورتال "افغانستان آزاد-آزادافغانستان"، هر وقت مطلبی به آدرس آنها جهت نشر می فرستادم، یکی از ویراستاران آنها که بر من سمت استادی داشته و دارد، با خواندن آن مطلب از طریق سکایپ و اصلاح اشتباهات تایپی آن می خواست به علاوه آن که اشتباهات و اغلاط آن را اصلاح می نماید به صورت غیر مستقیم برایم کورس آموزش املاء نیز دایر نماید، مگر وقتی به مرور زمان متوجه شد که اغلاط موجود در مقاله ها بیشتر از آن که از کمبود فهم من نشأت نموده باشد، نمایانگر برخورد سهل انگارانه ام می باشد، خلاف روز های نخست که برای یک شاگرد با حوصله مندی برخورد می نمود، اشتباهات تایپی مطلب را رنگی نموده برای خودم می فرستاد، تا زحمت اصلاح آن را خود به دوش بگیرم؛ این عمل هر چند در آغاز برایم سخت تمام می شد اما وقتی استدلالش را شنیدم که گفت:

"برای کسی که می داند چگونه باید بنویسد، اما به اساس بی توجهی غلط نویسی می کند، اولتر از همه خود، به کار خودش ارزشی قایل نشده به محصول مغزش توهین روا می دارد. چنین شخصی نباید انتظار داشته باشد تا دیگران به کارش ارج و احترامی قایل شوند"

تصمیم گرفتم تا بعد از آن بیشتر متوجه درست نویسی باشم.

هرگاه شاعر ما نمی خواهد "ش" وی به "م" مبدل گردد، پیشنهاد می کنم قبل از نشر نوشته هایش یا خود مطالب را دوباره خوانی کند و یا اینکه کدام ویراستاری از سنخ ویراستاران "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" را دست و پا کند تا حد اقل حین نوشتن "گذاشتن" آنرا به "ز" ننویسد و یا وقتی می خواهد "مسلماً" بنویسد – صرف نظر از این که چقدر به کاربردن کلمه های تنوین دار آنها از طرف کسی که گویا "کرسی نقد" را در لاشخور خانه "قم" داشته است، معقول و مقبول است و یا نه؟ – آنرا به شکل "مثلاً" تحریر ندارد و به همین شکل وقتی می خواهند "رئیس" بنویسند، با تمام گرسنگی از خوردن یک "ی" آن خودداری بورزند و به همین شکل مثال های دیگری.

و اما به ارتباط پارچه شعری از ایشان و آنرا با جواهر نقد مرصع ساختن، بعد از آن که شعر بلند جنابشان را که چنین آغاز می یابد " نقشه ی قلم بسیار تغییر کرده است" از سایت ایشان گرفتم ، ضمن مطالعه آن پارچه شعر

اندکی در بین سایر اشعار شان نیز تجسس نمودم تا نخست با زبان و استعاره های احتمالی آنها بیشتر آشنا گردم و درثانی حین نقد به اساس همان ضرب المثل معروف که "درخت را دیدن اما جنگل را فراموش نمودن" من نیز در گرداب یک تجرید غیر عالمانه دچار نشده باشم. در این بین چشم به پاسخی افتاد که جناب شان برای آقای "میر حسین مهدوی" که به حق می توان وی را یکی از مفاخر نویسندگان تورنتو دانست، افتاد.

راستش را بخواهید مطالعه آن بخش چنان بر من تاثیر سوء گذاشت که اگر پای انجام امر دوستان نمی بود، هرگز به طرف اشعار جناب "شریف سعیدی" چپ نگاه نمی کردم تا چه رسد به آن که قلم به نقد آن بگردانم. آخر این ترس من پایه و اساس خود را دارد. چه وقتی کسی به لحن مؤدبانه آقای مهدوی با این بیت ببید:

پاس ادب مجوز جوانان که یک قلم

از تحت و فوق و قبل و دبر ها دریده اند

پاسخ بگوید، وای به حال من مسکین که بدون آنهم هرچه آدم کلاش و وطنفروش است از دشنام خوردنم خوشحال شده و خواهند گفت:

"سزای قروت آب گرم" سرانجام کسی پیدا شد که در بد زبانی و دهن دریدگی دست "هستی" را نیز از پشت بسته نه برایش قبلی ماند و نه هم دبری.

با آن هم صد دل را یک دل نموده، با خواندن اوراد رد مظالم و رد بلا و با تذکر این که حتماً در قم خوانده اند که چگونه باید حرمت "سادات" را - که من باشم - نگهداشت ورنه بدون معطلی و به صورت مستقیم به جرم اهانت به یک "فاطمه نسب" راهی جهنم خواهند گردید. می پردازم به آنچه شما به نام شعر از آن یاد کرده اید، مگر با تأسف معیار های "معر" بینام را نیز بر آورده نمی سازد.

۱- پارچه شعر طولانی شما در ۳۹۶ سطر و ۵۲ بند نوشته شده است، این بند ها هم آنچنان بی ربط بین زمانه ها در سیر و حرکت است و بین زمان گذشته، حال و آینده در جست و خیز دارد که هیچ "بندبازی" نمی تواند به آن سرعت در رد آن پا گذارد.

خلاصه کلام این خیزش های متوالی از زمان یوسف- یهودی بچه مقبول - به زمان ملا عمر و از اینجا دوباره به تاریخ های نامعلوم آنقدر تکرار می گردد که خواننده ای چون من که تحمل اینهمه "چرخ فلک" سواری را در جوانی نداشته تا چه رسد به سن و سالی که فعلاً دارم، دل بد شده به زبان و استعاره های حاکم در شعر تان "بالا می آورد".

۲- این درست است که شما درس هایتان را در قم خوانده اید و به اصطلاح زبان ادبی-شعری و نوشت وخوان تان در همانجا شکل گرفته و نمی توانید خود را از قید آن برهانید، مگر شاعر عزیز، هیچ متوجه هستید که مخاطب تان چه کسانی اند؟ هرگاه شما همچو اشعار را صرف برای خودتان و یا هم برای آنهایی می سرودید که از این دروازه "معصومه" خانم داخل شده و از درب دیگر آن خانم صیغه شده ای را با خود می کشانند می سرودید، هیچ اجباری نداشتید تا به خود زحمت دهید و به جای "ساک" که در گوش هرافغانی به خصوص آنهایی که از کابل هستند، شیوه کی را نداعی می کند، کلمه دیگری جاگزین می کردید، مگر اکنون چه؟؟

خوشحالم که دوستان مواضعم را در قبایل شئونیزم فارسی و پشتو می دانند و کسی نمی تواند به من اتهام ببندد که گویا می خواهم با این انتقاد بین گویش های دری در افغانستان و ایران دیوار بکشم. آخر از کجا معلوم که در پس چنین گزینش های نا به جا، تنبلی ذهن پنهان نشده باشد که باید با آن به مقابله برخاست. اگر چنین نیست و جناب شما با کاپی برداری منحنط از فرهنگ حاکم در ایران شعر نسروده اید به چه حقی چنین می سرائی؟ **"کمپیری است"**

جارو کش روسپی خانه های شهر نو لطف نموده بنویس این کدام "شهرنو" است که نخست "روسپی خانه" دارد و در ثانی "روسپی خانه" هایش جاروکش هم دارد؟

۳- از بیش از سه دهه بدین سو که مردم ما در تقابل با دشمنان رنگارنگ خود اعم از روس و طرفدارانش، اخوان، ایران، پاکستان، عربستان سعودی، امریکا و ... با زبان گلوله و تفنگ صحبت می نمایند و بر تمام دشمنان شان رک و راست مرگ نثار می نمایند، نمی دانم ضرورت به کاربردن استعاره های آنچنانی چیست که هیچ کسی معنای آنرا نداند و حتا اگر آدمی در سطح و سویه آقای "مهدوی" که گذشته از نظر دوستان در تورنتو، آثارش خود گواهیست روشن بر میزان فهم عالی شان از شعر، خواست نقص یکی از آنها را بنمایاند، رگ گردن را بزرگ ساخته ادعا نمائیم که گویا وی معنای شعرش را درست درک ننموده و منظورش آنچنان نبوده است.

شاعر گرامی!

اگر شعر را برای مردم می سرائی و آن هم در شرایط افغانستان و در مقطع کنونی که ما زندگی می نمائیم، بیا و رک و راست بگو که چه می خواهی بگویی. زمان نازک خیالی ها و کلمات را در لابه لای صد پوش معنی "ظاهر و باطن" گذاشتن، گذشته است. نمی شود به مانند بند بازان ماهر قسمی با کلمات بازی کرد که در جایی خود را مخالف اشغال نشان داد و در جای دیگری به تقدیس از به اصطلاح "سرود ملی" ساخته دست یک دولت مستعمره که وجودش را مروهون "کمک های" زمینی و هوایی بدارانش است، دست زد.

بادر نظر داشت این خطوط کلیبی که در تمام ۳۹۶ سطر بار بار خود را می نمایاند، دلم می خواست تک تک بند های این شعر طولانی را بشکافم. هر چند مسلم است که من توانائی آقای "مهدوی" را در "شعرشکافی" ندارم مگر مطمئن هستم که هیچ "معری" از نزدم خطا نمی خورد، من جمله "معر" شما.

حال برای آن که دوستان فکر نکنند که گویا من از سر خود تیر کرده ام، با در نظر داشت اهمیت و قتم، به یکی دو بند از "معر" تان نظر انداخته در اخیر از شما خواهم خواست برای ادامه بحث نخست به سوالاتم پاسخ ارائه بدارید: شما معر تان را با این دو بند آغاز می نماید:

"نقشه ی قلبم بسیار تغییر کرده است

آن قلب بزرگ که مستان

از خراسان تا بغداد در آن می رقصیدند

آن قلب بزرگ که از بامیان تا بدخشان

دره دره فواره ورود بود

دره دره لاجورد و لالایی بودا

آن قلب سرخ که از قندهار تا مزار انار و گل سرخ می داد

اینک خلاصه شده در سرحدات پر خون

دهلیز چپش قندهار

باخون تازه در فوران

دهلیز راستش بامیان

با استخوان های شکسته بودا

۱۲

نقشه قلبم تغییر کرده است و نفسم قید می شود

بر دهانم چپک چوپان پاکستانی

در سینه ام گلوله روسی

در نگاهم سگ آمریکایی

ومن افتاده بر خاک با قلبی آویزان از چنگک قصابی"

آقای سعیدی!

شما که در ظاهر امر می خواهید کشور ما را با سرحدات پارینه آن به قلب تان تشبیه نمائید و از کوچک شدن آن درد و رنج جانکاهتان را نشان بدهید، می دانید در نهایت امر چطور در مقابل بت سرگینی منطقه گرائی سر سجود بر زمین سائیده اید؟ اگر این طور نیست هم از خودت می خواهم و هم از خوانندگانی که این مطلب را می خوانند تا لطف نموده نوک قلم شان را بر آن نقطه ای از نقشه افغانستان بگذارند که به طرف چپ شان قندهار واقع شود و به طرف راست شان بامیان.

این نقطه کجاست به غیر از جاغوری؟ و اگر قبله ایران نباشد و تمام راه ها به "قم" ختم نگردد چرا نباید عکس آن باشد، یعنی طرف راست آن قندهار و طرف چپ آن بامیان؟ از آن گذشته در کدام دور از ادوار افغانستان جاغوری از چنان موقعیتی در تاریخ افغانستان برخوردار بوده که حیثیت قلب تمام افغانستان را داشته باشد؟ اگر منظور امپراتوری غزنه است مگر قبل از آن و یا بعد از آن مرکزیت هائی وجود نداشتند و اگر داشتند چرا باید بر روی آنها خط کشیده شود؟

از آن گذشته، شما که ادعای "ناقد الشعراء" بودن را یدک می کشید آیا بهتر نبود اندکی به ارتباط جغرافیای وطنتان و سرحدات آن نیز ورق می زدید تا اینطور، تمام افغانستان منهای "جاغوری" را به خال هندوی قلم فداء نمی کردید؟

به همین سان در بند دوم که دشمنان خارجی افغانستان را ردیف می نمائید، صرف نظر از آن که وقتی ما در زمان کنونی حکم می نمائیم نباید هیچ دشمنی را عمده تر از امریکا و شرکاء مشخص بسازیم، اساساً در بین دشمنان وحدت و آرامش مردم افغانستان، جمهوری جهل و جنایت رژیم ولایت فقیه در کجا ایستاده است و چرا در چنین

صفی اسمی از وی به میان نمی آید؟

و یا وقتی در بند دیگری می نویسید:

"چین به دور خویش دیوار کشیده است

وما به دور قبیله های مان

ما به دور خویش چاه زده ایم

کاروان یوسف های ما چه دراز است

چاه و کاروان از پل چرخ می شروع می شود

نه اکرم یاری

نه اسماعیل مبلغ

نه اسد الله سروری

هیچ کس حق ندارد از پل چرخ بیرون شود

تنها سران طالبان کلید ویژه دارند

در قفل در زنگ می زند کلید بندی

وبر لبان رییس جمهور خنده بی مانندی"

صرف نظر از این که شاعر به هیچ وجه نمی تواند خیزش های طولانی زمان و پرش های دور مکانی را توجیه نماید، آوردن اسامی افرادی مانند:

زنده یادان "اکرم یاری" و "اسماعیل مبلغ" در کنار جنایتکاری چون "اسدالله سروری"، یعنی قربانی جنایت را در کنار قاتل آنها قرار دادن و شکایت مساویانه از دربند ماندن آنها، اگر دال بر بی خبری و از کیسه خلیفه بخشیدن "ماعرانه" نباشد به جرأت می توان گفت یک دیده درائی تاریخی بوده ظلمیست بس عظیم در حق تمام قربانیان جنایت "اسدالله سروری" و بادارانش.

با تأسف که وقتم محدود است و نمی توانم بند های دیگر "معر" را بشکافم، هرگاه خواستار آن باشید تا به این بحث ادامه دهید، لطف نموده به دو نکته توجه نمایند:

نخست آن که، تمام کتره کنایه ها و یا به عبارت ادبی تر آن استعاره هائی را که به کار برده اید، خود مشخص سازید ورنه وقتی بحث شروع شد من از آنهایی نیستم که به "قرچه های سیاسی و ادبی" ضمن جنگ اجازه "قرچه بازی" بدهم. در یک حرف و یا کلمه دو و یا چند پهلو من همان را انتخاب خواهم کرد که خوبتر شکار را در تیر رسم قرار دهد، لذا قبل از آغاز بحث، رک و راست بگوئید که چه می گوئید؟

نکته دوم کمک عاجزانه ای است که از شما طلب می نمایم و آن این که، از آن جایی که شاید چندی بعد گذرم به جمهوری اسلامی بیفتد و شنیده ام که در انجا ماشین سربری سخت فعال است به خصوص آنهایی را که سرشان به تنشان می ارزد و از افغانستان هم باشند، به هیچ صورت از خشم دیود رژیم ولایت فقیه نجات ندارند، لطف نموده بفرمائید، هنر شما در کجا بود که در چنان مسلخی، به چنان مواهبی دست یافته بودید؟ آیا خدا نخواست سرتان به تن تان نمی ارزید و یا این که هنر زنده ماندن را بهتر از آدم های عادی بلد بودید؟

تا صحبت آینده: